

## نقد و تحليل چند نکته از تاريخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخير)

(بخش دوم)

### افغانستان، يك نام قديمي تر از ادعای فرهنگ است!

وطن ای نكونامت افغانستان      هوایت خوش و منظر ت دلستان  
روان بخش دلهاست بوم و بورت      سرالفت ما و خاک درت  
(قاری عبدالله)

یکی از نتایج کتاب فرهنگ جنجال برسر تغییر نام افغانستان و تغییر هویت ملی در حلقات روشنفکری غیرپشتون است که از سه دهه بدینسو در رسانه های جمعی افغانها در خارج و داخل انعکاس وسیع داشته است.



فرهنگ در جلد اول افغانستان در پنج قرن اخير، يك باب مستقل را برای نام خراسان تخصيص داده است، در حالی که اگر منظور دیگری نمیداشت، می باید این باب را بنام افغانستان می گذاشت و سپس در باره نام های دیگر و سابقه تاریخی نامهای کشور بحث میراند، ولی او این کار را نکرده چون هدفش برجسته ساختن نام خراسان، و کم اهمیت شمردن نام افغانستان بوده است. به همین خاطر او در یک پراگراف کوتاه در مورد افغانستان به تکرار میگوید که افغانستان قبل از قرن ۱۹ بنام های دیگری یاد میشود:

«کشوری که از سده نوزدهم به بعد بنام افغانستان شناخته شد، در دوره های جداگانه تاریخ دراز مدت خویش به نام های مختلف یاد شده است. بنابراین اگر پژوهندگان در ضمن تفحص در آثار و مدارک مربوط به قرون اولی و وسطی و حتی قرون جدید باین کلمه به عنوان نام دولت برنمیخورند نباید چنین نتیجه گیرند که سرزمین افغانستان سابقه تاریخی ندارد یا اینکه در آن ازمنه از تمدن و فرهنگ بی بهره بوده است بلکه علت همان نو بودن اصطلاح افغانستان بعنوان نام کشور و کار برد کلمات دیگر در ازمنه قبلی می باشد... در دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم افغانستان بیشتر بنام خراسان یاد میشد.» [۱]

به نظر میرسد که پس از چاپ کتاب افغانستان در پنج قرن اخير، در امریکا در سال ۱۹۸۶، از سوی تحصیل یافته گان غیر پشتون که در سازمانهای سیاسی قومی و ستمی و ستمی وابسته اند، سر و صدا های خراسان طلبی اوج گرفت. در حالی که از زمان هجوم مغول (۱۲۱۷م) تا تاسیس دولت مستقل افغانستان در قندهار (در ۱۷۴۷ میلادی) در مدت شش قرن، هیچ ولایتی از ولایات افغانستان جزو خراسان نبوده است، و هیچ لزومی نداشت تا آقای فرهنگ فصلی را بنام "خراسان" شش قرن قبل تخصيص بدهد، ولی برای افغانستان کشوری که سه قرن قبل بدست یکی از فرزندان دلیر این سرزمین، بنام احمدخان ابدالی بنیان گذاشته شد، همان فصل را عنوان گذاری نکند. چنین اقدامی

نمی‌تواند بدون منظور خاص مولف صورت گیرد. بنابراین آقای فرهنگ از این عنوان گذاری و از این تذکرات مکرر، منظور خاصی داشته است.

افزون بر این، فرهنگ آنجا که از نخستین معاهده انگلیس و ایران علیه افغانستان یاد میکند، توجه خواننده را به تازه بودن نام افغانستان چنین جلب میکند: در معاهده مذکور «برای بار اول کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشور که در گذشته بنام های دیگر یاد میشد بکار رفته است.» [۲]

جملات فرهنگ، که من زیر آنها خط کشیده ام، پیامی مخابره میکند که به مخالفان نام و نشان افغانستان انگیزه داده است تا تعویض نام افغانستان را در سه دهه اخیر مطرح کنند و مایه درد سر برای فضای مطبوعات و محیط های تحصیلی در جامعه گردند. در غیر این صورت و این هدف، فرهنگ می‌توانست هدف و پیامدهای این قرارداد و نتایج آن را به حال کشور ما و ایران تحلیل و تجزیه کند و نشان بدهد که منظور انگلیس از عقد این قرارداد با ایران علیه افغانستان چی بود؟ چرا ایران چنین قراردادی را با انگلیس علیه افغانستان امضاء نمود؟ آیا افغانستان در صدد لشکرکشی بر ایران بود؟ خیر به هیچوجه نبود.

### هدف انگلیس از معاهده علیه فرانسه و افغانستان:

باید گفت که علت العلل تمام تهاجمات و تمام تجاوزات انگلیس و روس در سراسر قرن ۱۹ بر ایران، افغانستان و آسیای میانه، موجودیت هندوستان ثروتمند در مجاورت این کشورها بود که دول استعماری اروپا را چون گرگان هار شده بسوی آن ثروتها کشانید. بدنبال جنگ های چندین ساله میان فرانسه و انگلیس در نیم قاره هند، از آغاز قرن ۱۹ ناپلئون، پس از آنکه با عملیات جنگی خود ساختارهای سیاسی اروپای غربی را درهم کوبید و مردم آنرا مطیع خود ساخت، همه جا بریتانیای کبیر را به مصاف فراخواند و اما چون متوجه برتری نیروهای دریائی بریتانیا برای کنترل راه های دریایی شد، در صدد برآمد تا راه های نفوذ زمینی را بسوی هندوستان مورد توجه قرار بدهد. این امر مطالعه نقشه های اسکندر کبیر و سپس اعراب را بسوی هندوستان بطور جدی وارد محاسبات نظامی و سیاسی و سرنجام اقتصادی قدرت های بین المللی ساخت.

در نتیجه این اوضاع، بریتانیا اهمیت خطرات زمینی را در ماوراء مرزهای هندوستان از طریق ایران و افغانستان، جدی تلقی نمود. با وجود آنکه انگلیس ها سعی کردند تا در اروپا برای ناپلئون امتیازاتی بدهند تا دست از رقابت در قلمرو مستعمرات انگلیس بردارد، ولی این سیاست مؤثر واقع نشد و ناپلیون مصر را متصرف و با انگلیس اعلان جنگ داد. اما اقدامات متقابل حربی انگلیس سبب شکست نیروهای فرانسه در مدیترانه گردید و ناپلیون مجبور شد به فرانسه بازگردد، ولی از فکر حمله بر هند وستان منصرف نگردید.

در سال ۱۷۹۹ ناپلیون بعد از صلح با روسیه نقشه جدیدی برای حمله به هندوستان با اشتراک روسیه طرح کرد. بر طبق این نقشه نیروهای هردو کشور بایستی از طریق ایران و افغانستان بر هند حمله میکردند. [۳]

در همین فرصت زمانشاه زمامدار افغانستان برای فتح دهلی دست به لشکرکشی زد و تا پنجاب پیش تاخت. انگلیس ها از خبر لشکرکشی زمانشاه بر هند و جوش و خروش مسلمانان آن دیار برای پذیرائی از او همراه با این افواه که زمانشاه با ناپلئون بناپارت بمنظور فتح هند دست یکی کرده بخوف افتادند و بلا فاصله دست به دیپلوماسی شدید زدند. لارڈ ویسلی حاکم اعلی کمپنی در کلکته به نماینده ایرانی الاصل خود مهدی خان ملقب به بهادر جنگ نماینده کمپنی در بوشهر هدایت داد تا با دربار ایران تماس گرفته، ایران را بر ضد دولت افغانستان تحریک و به کمک انگلیس امیدوار کند. مهدیخان بحضور شاه (فتح علیشاه قاجار) بار یافت و در ضمن مطالب دیگر اظهار داشت: « زمانشاه که در

لاهور است بر شیعیان آنجا ظلم میکند، هزاران نفر شیعی از ظلم او بممالک کمپنی هندشرقی پناهنده شده اند، اگر پادشاه ایران بر افغان ها حمله نماید، ثواب جمیل حاصل خواهد کرد. برای اینکار بهتر است محمودشاه (برادر زمانشاه) را که در ایران پناهنده است با نیروی کمکی به افغانستان بفرستد تا بر برادرش غلبه نماید و ستمگری زمانشاه بر شیعیان خاتمه یابد.» [۴]

اتفاقاً در این هنگام بر سر حکومت خراسان و حدود آن بین زمانشاه و فتح علی شاه قاجار مشکلاتی بودجود آمده و این پیش آمدها کار تفتین انگلیس را موثر تر ساخت و دولت ایران را برآن داشت تا برای زمانشاه که به لاهور رسیده بود، درخراسان مزاحمت خلق کند و سفیر فوق العاده انگلیس سرجان ملکم را برای عقد قراردادی با انگلیس بپذیرد.

سرجان ملکم در جنوری ۱۸۰۱ یک قرارداد با دولت ایران علیه افغانستان امضاء کرد که برطبق آن از هرگونه دخالت افغانها و فرانسویان در هند و در ایران جداً جلو گیری میکرد. ماده دوم این قرار دادچنانکه قبلاً نیز بیان گردید، میگفت: «هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید، چونکه سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می باشند، یک قشون کوه پیکر باتمام لوازم و مهمات آن از طرف کار گزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مامور خواهد شدکه آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند بردکه آن ملت بکلی مضمحل شده و پریشان گردد.» و ماده چهارم بیان میکرد: «هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد... انگلیس به ایران کمک نظامی میکند.» [۵]

فرهنگ از قول سرجان ملکم، اشاره به نامه های میکند که بین صدراعظم زمانشاه « سردار رحمت ال خان» و حاجی ابراهیم صدراعظم ایران رد و بدل شده بود. و مینویسد که: « وقتی شاه قاجار قریه مزینان سبزووار را محاصره کرد یک نفر افغان از طرف وفادارخان وزیر اعظم زمانشاه نامه ای با چند شال ظریف به عنوان خلعت برای حاجی ابراهیم وزیر اعظم قاجار آورد. در این نامه وزیر اعظم زمانشاه نوشته بود: « اگر حکمران ایران از حمایت شهزاده محمود دست بکشد و اطمینان بدهدکه به متصرفات افغانستان حمله نخواهد کرد تا زمانشاه بتواند بدرستی نقشه اش را در کشور هندوستان تعقیب کند، زمانشاه از حمایت رؤسای خراسان (جعفر خان بیات والی خراسان و الله یار خان از امرای طرفدار دولت درانی که بدست دولت ایران اسیر شده بودند) خود داری خواهد کرد و تمام ایالت را تا چند میلی هرات رها خواهد کرد تابه تصرف شاه ایران درآید.» [۶]

معلوم نیست زمانشاه چگونه بدون دفاع از متصرفات خود در غرب کشور، از هرات به قصد فتح هند بسوی پیشاور حرکت کرد؟ آیا او هند را برخراسان ترجیح میداد؟ در هرحال شاید در پایان کشیدگی ها با ایران به این فیصله رسیده باشد که او از مشهد و نیشاپور در میگذرد بشرطی که ایران از کمک به شاه محمود برادر بزرگ او صرف نظر نماید. بدینسان اولین تیر تفتین انگلیس بر ضد منافع افغانستان به ثمر نشست. و بر اثر مشوره های غلط وفادارخان صدراعظم کم درایت زمانشاه، خراسان به تصرف ایران در آمد، درحالی که زمانشاه به فتح هند نایل نشد و بزودی توسط مخالفان خود دستگیر و به دستور برادر خود شاه محمود از نعمت بینائی محروم گردید (۱۸۰۱). [۷]

بدین ترتیب انگلیس ها بخاطر حفظ هندوستان، با عقد قرارداد با ایران برضد افغانستان و فرانسه، هم خراسان را از زیر قلمرو افغانستان جدا کرد و به ایران داد، و هم زمانشان را که خواب فتح هندوستان را می دید توسط برادرش محمود از میان برداشت و هم فرانسه را در تمام تلاشهایش برای فتح هند ناکام و نا امید ساخت.

با دریغ که یک دانشمند و صاحب نظر دیگر، دکتر جاوید نیز بجای افشای هدف غایی انگلیس از این قرارداد، به این موضوع علاقه گرفته تا بگوید که نام افغانستان در نخستین قرارداد میان انگلیس

وایران برضد افغانستان و فرانسه، بشکل افغانستان بکار نرفته، بلکه "خاک افغان" یا "سرزمین افغان" گفته شده است [۸]. و سپس علاوه میکند که نام افغانستان بطور رسمی بعد از تجاوز نخستین انگلیس بر افغانستان و در معاهده مورخ ۷ می ۱۸۳۹ بین شاه شجاع و مکناتن نماینده گورجنرال هند در قندهار ذکر شده و گویا از آن ببعد افغانستان نام رسمی کشور ما شده و قبل از آن این نام رسمیت نداشته است. [۹]

سوال پیدا میشود که نمایندگان ایران و انگلیس، در این معاهده مهم سیاسی، چرا بجای پادشاه افغانستان، پادشاه "خراسان" نگفتند و نوشتند، زیرا هنوز ایالت خراسان جزء افغانستان بود. این تذکر نشان میدهد که نام افغانستان به عنوان یک کشور مدتها قبل از عقد این قرارداد در میان دول همسایه یک نام قبول شده و مشهور شناخته شده بوده است.

چنانکه در معاهده سه جانبه انگلیس، رنجیت سنگ و شاه شجاع مورخه ۲۶ جون ۱۸۳۸ نام افغانستان در ماده ۷ آن معاهده ذکر شده، نه نام خراسان. [۱۰]. همچنان در التوماتومی که کرنیل ستوددارت نماینده دولت انگلیس در سپتامبر ۱۸۳۸ میلادی به پادشاه فارس تسلیم کرده، آمده است که: «... دولت بریتانیای عظمی دوام تسخیر هرات یا هر قسمت دیگر افغانستان را توسط اعلیحضرت شما یک عمل خصومت آمیز به مقابل انگلستان می شمارد...» [۱۱]

اگر به دیدگاه ها و موضع گیریهای قبل الذکر فرهنگ وداکتر جاوید دقت شود، هر دو میخواهند بگویند که نام افغانستان، یک نام جدید است که فقط بعد از معاهدات انگلیسیها با ایران و یا با شاهان افغانستان مسجل شده است.

به نظر من این یک استدلال ضعیف و غیر قابل قبول است که گفته شود نام افغانستان پیش از امضای قرارداد انگلیس با ایران در ۱۸۰۱ و یا قبل از قرارداد ۱۸۳۹ شاه شجاع با انگلیس رسمیت نداشته است. باید پذیرفت که نام افغانستان قبل از امضای قرارداد های فوق الذکر معروف بوده و انگلیس ها و یا فارسیها نمی توانستند غیر از نام افغانستان نام دیگری را بر این خطه بکار ببرند و اصولاً هیچ نام دیگری نمیتوانست معرف سرزمینی باشد که پادشاهان افغانستان بر آن حکمرانی داشتند.

خود مرحوم داکتر جاوید، در بحثی زیر نام افغانستان میگوید که: **جان فوستریکی** از ماموران هند شرقی انگلیس در ۱۷۸۳ در عهد سلطنت تیمورشاه درانی از بنگال حرکت کرد و از راه کابل به قندهار و هرات و ایران و از آنجا به انگلستان رفت. و بعد کتابی نوشت زیر عنوان: «Travels over land from Bangal to England.via Afghanistan. ۱۷۸۳» [۱۲]. (سفر از بنگال تا انگلستان از راه افغانستان).

چنانکه دیده میشود **جان فوستر** در عنوان سفرنامه خود از کشور ما بنام افغانستان، اسم می برد، نه خراسان. بنابراین این نکته نشان میدهد که در دوران سلطنت تیمورشاه درانی کشور ما به اسم افغانستان نامیده و شناخته میشد، و وقتی در دوران تیمورشاه افغانستان یک نام معروف و رسمی کشور بود، کدام عقل سالم باور نخواهد کرد که در زمان احمدشاه نام افغانستان بر این خطه و قلمرو وسیع او استعمال نمیشده است. پرواضح است که این نام در زمان احمدشاه بابا نام کشور ما بوده است و در روزهای جمعه خطبه نماز جمعه بنام احمدشاه پادشاه افغانستان گفته میشده نه بنام خراسان یا دیگر نامی!

اگر مقصود "افغانستان ستیزان" این باشد که نام افغانستان در خارج معاهدات بین المللی معتبر نیست، پس باید گفت: ایشان لطف کنند و نشان بدهند که از زمان تاسیس کشور در ۱۷۴۷ تا ۱۸۰۱

در کدام معاهده بین المللی نام «خراسان» به عنوان نام رسمی کشور افغانستان به کار رفته است؟  
معلوماتی که چنین سندی در میان نیست.

تا آغاز قرن ۱۹ که انگلیس ها برای حفظ سرحدات هندوستان از ترس روسها، به امضای معاهدات دو جانبه سیاسی ابتدا با ایران (در ۱۸۰۱) و سپس با رنجیت سنگ زعیم پنجاب (در ۱۸۰۹) و بعد با شاه شجاع سدوزائی (در ۱۸۰۹) مبادرت ورزیدند، در تمام این معاهدات از زمامداران سرزمین ما به عنوان پادشاه افغانستان نام برده شده، نه پادشاه خراسان و پیش از قرن ۱۹ نیز در هیچ زمانی و هیچ رویدادی، هیچ پیمانی وجود ندارد که زمامداران کشور ما با کشورهای همسایه به امضا رسانده باشند و در آن نام رسمی کشور ما "خراسان" ذکر شده باشد.

### واما از چشم انداز تاریخ، خراسان یک واقعیت تاریخی است که تا حمله چنگیزشهرهای شمال هندوکش بشمول هرات، جزو خراسان شمرده میشدند.

هرکسی که کمترین مطالعه ای در تاریخ افغانستان، ایران و آسیای میانه در دوره اسلامی داشته باشد، نمیتواند از نام و موجودیت خراسان در تاریخ و جغرافیای منطقه انکار کند، زیرا اکثریت قیامها و شورش های ضد استبدادی در دوره امویان و عباسیان از خراسان و سیستان ظهور کرده اند و مورخان و جغرافیه نگاران عهد عباسی، از قبیل ابن خردادبه و مسعودی و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و یعقوبی و غیره، اوضاع سیاسی و جغرافیایی خراسان را مشخص کرده اند. از آن میان احمد ابن واضح یعقوبی مؤرخ عهد ظاهریان (فوت ۲۹۲ هجری) ولایت خراسان را از گرگان تا نیشاپور و بلخ و بخارا حساب میکند. [۱۳]

و جغرافیه نویس کشور ما، مؤلف حدود العالم (تالیف در ۳۷۲ هجری) از اهل گوزکانان (جوزجان)، حدود خراسان را از جانب شرق هندوستان و مغرب آنرا نواحی گرگان و شمال آنرا رودجیحون تعیین کرده و تخارستان و بلخ و فاریاب و بلادشمال هندوکش را خراسان یا نواحی آن می شمارد. [۱۴]. آنچه مسلم است اینست که حدود و ثغور خراسان در قرون وسطی پیوسته دستخوش رخدادهای سیاسی منطقه بوده است.

من از سال ۱۹۸۱ تا سال ۲۰۰۶، مدت ۲۶ سال با وقفه ها تاریخ و جغرافیای خراسان را مطالعه کرده ام. و دیده ام که مورخان نامدار کشور از قبیل مرحوم غبار و مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی، و دیگران، هر کدام رساله یا مقاله ای در باره خراسان نوشته اند. منم در ۱۹۸۳ در اکادمی علوم کتابی در مورد مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی نوشته ام که از سوی اکادمی علوم افغانستان به چاپ رسیده است.

بنابراین میتوانم اذعان کنم که خواست اصلی افغانستان ستیزان، ثبوت خراسان بزرگ و یا کوچک نیست، بلکه مساله طرح جایگزین کردن نام خراسان بجای نام افغانستان است.

همه ما میدانیم که ایران تا پیش از ۸۰ سال قبل از امروز بنام فارس شناخته میشد، اما در ۱۹۳۵ دولت آن کشور نام ایران را بجای فارس تعویض کرد و برسمیت شناخت و از آن بعد در ایران کدام سروصدای برای برگشت دوباره فارس بجای ایران دیده نشد، و اما در افغانستان که ۳۷۰ سال قبل مردی بنام احمدخان ابدالی موفق گردید در قندهار مرکز آنروزی فغانستان تهداب دولت مستقلی را بگذارد تا مردمان افغانستان منبعده حاکم بر سرنوشت خود باشند، و از هیچ قدرت خارجی اطاعت نداشته باشند، چرا همزمان با تجاوز شوروی به کشور ما عده ای افراد مزدور صفت بنای ریشخند و توهین به شخصیت های ملی پشتون از قبیل احمدشاه بابا، میرویس نیکه، وزیر اکبرخان و سردار ایوب و امان الله خان و غیره را شروع کردند و سپس موضوع تغییر و تعویض نام کشور را مطرح کردند.

پس از خروج شوروی از افغانستان در ۱۹۸۹ و بخصوص بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله در ۱۹۹۲ و رویکار آمدن ربانی بحیث رئیس دولت اسلامی، متأسفانه در پوهنتون کابل استادان تاریخ وقت شاگردان خود را با توهین و تحقیر عناصر ملی پشتون ضایع میکردند.

در همین وقت شایعه ای تجزیه افغانستان و نامیدن بخش شمال کشور به نام «خراسان» از سوی گروه معروف به «ستمی» [۱۵] که لطیف پدram [۱۶] در آن نقش موثر داشت؛ در هم آهنگی با حلقات وابسته به استخبارات منطقه، بالا گرفت؛ تا آنجا که در دروازه جنوبی سالنگ لوحه ای نصب شد که «به خراسان خوش آمدید!» و این نخستین زیگنال تجزیه کشور بود، ولی امریکا با جنرال دوست این طرح را نپذیرفت و چندی بعد از سوی ربانی طرح تاجیکستان بزرگ مطرح گردید ولی این موضوع از سوی استخبارات داخلی روسیه فدراتیف در روزنامه ایزویستییا افشاگردید و ربانی مجبور شد این ادعا را تردید کند.

اما طالبان با تمام تعصب و بنیادگرایی خود، این مجال را به ربانی و قوماندانان اتحاد شمال نداد. زیرا آنها در همه میدانهای نبرد قوماندانان ائتلاف شمال را از پیش برمیداشتند. و قریب بود که گلیم شورای نظر را هم از پناهگاه قریه خواجه بهاء الدین جمع کنند و مردم را برای دایم از «شر» و «فساد» آنها نجات دهند، مگر چانس با ایشان یاری نکرد و حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا رخداد و امریکا با ۴۴ کشور دیگر جهان کمر به نابودی طالبان بستند و بر افغانستان حمله کردند. بعد از سقوط طالبان و روی کار مجدد شورای نظر و ائتلاف شمال با حکومت کرزی، یک بار دیگر مساله تعویض نام کشور با موضوع فدرالی ساختن افغانستان از سوی لطیف پدram و برادران شهرستانی و هواداران شان مطرح و بشدت تبلیغ شد، مگر با عکس العمل جدی عناصر ملی و هوا خواه وحدت ملی روبرو شدند که با نوشتن مقالات منطقی و ارائه شواهد و استدلال قوی جلو این توطئه ها گرفته شد.

در بحبوحه تبلیغات تعویض نام کشور ویا فدرالی ساختن آن، من نیز مثل سایر ملیگرایان برای خنثی نمودن چنین تبلیغاتی بی کار و بی تفاوت نه نشستم و مقالاتی در تردید تعویض نام کشور و موضوع فدرالی ساختن آن نوشتم و در سایت های انترنتی واز جمله در پورتال افغان جرمن آنلاین گذاشتم که همه در آرشیف مقالاتم موجود اند. متعاقباً قانون اساسی جدید افغانستان نظام ریاستی مبتنی بر مرکزیت خواهی را بجای فدرالی ساختن کشور مسجل کرد و تیرهای زهرآگین تجزیه طلبان بخاک نشست.

معهدنا منصفانه نیست که حقایق تاریخی و جغرافیائی را فدای ملاحظات سیاسی کرد واز موجودیت یک خطه باستانی و با اهمیت تاریخی مربوط به کشور خود انکار بورزیم که روزگاری مردم ما و مردمان آسیای میانه با آن سرنوشت یکسان داشتیم و از خوب و بد گردش ایام یکسان متاثر میشدیم. به کلام دیگر، در تمام مدت خلافت امویان و خلافت عباسیان تا ظهور طاهریان، در تشکیلات خلافت اسلامی، شهر نیشاپور مرکز خراسان، یکی از مراکز مهم سوق و اداره حکومت اسلامی بود و مالیات سرزمین های تابع خراسان از جمله: طبرستان، قهستان، هرات، بلخ، تخارستان و بخارا، سمرقند، فرغانه تا چاچ (تاشکند) و غیره بوسیله حکام و عمال عربی جمع و به خزانه نیشاپور ذخیره میشد و بعد به بغداد گسیل میگردد. دومین مرکز سوق و جمع آوری مالیات و بسیج لشکرهای عربی برای فتوحات ویا سرکوبی شورگران و متمردان اسلامی، شهر زرنج مرکز سیستان بود که تا بلوچستان و کابل و کشمیر و مرزهای بلخ گسترده بود و بقول طبری مردمش بیشتر و مرزهایش محکمتر از خراسان بود. در کتب جغرافیه نگاران، این تقسیمات جغرافیائی تا حمله چنگیز در عهد خوارزم شاهیان در (۱۲۱۷م) ادامه داشت.

بعد از یورش چنگیزخان و تسلط مغولان بر آسیای میانه، افغانستان و ایران و آسیای صغیر، خراسان از نام و شهرت تاریخی خود فروغلتید و مخصوصاً بعد از مرگ نادر افشاردر ۱۷۴۷م، ایران

بزرگ، در میان سه کشور ایران و افغانستان و آسیای میانه تقسیم شد. بدین معنی که شهرهای مرو و سمرقند و بخارا و تاشکند، از خراسان جدا و بصورت خان نشین های آسیای میانه که بزرگترین آن خان نشین بخارا بود، اداره می گردید. با تاسیس دولت احمدشاه ابدالی و گسترش فتوحاتش شهرهای هرات و بلخ و تخارستان و نیشاپور و طوس (مشهد) و طبسین و قهستان جزو قلمرو افغانستان گردیدند. از اوایل سال ۱۹۹۹ که زمانشاه برای حمله بر هندوستان آمادگی میگرفت، انگلیسها شاه قاجاری را تحریک کردند، تا برای برای زمانشاه در ولایت خراسان درد سرهایی ایجاد کند. این درد سرها با حضور شهزاده محمود برادر زمانشاه، منتج به واگذاری خراسان و توابع آن به دولت قاجاری فارس در سال ۱۸۰۱ گردید. همزمان با واگذاری خراسان به ایران، افغانستان به حیث تخته بازی بزرگ میان دو قدرت بزرگ استعماری یعنی روسیه تزاری و بریتانیا قرار گرفت که تا اخیر قرن ۱۹ ادامه یافت. [۱۷]

با این شرح فشرده میتوان گفت که خراسان بعد از جدا شدن مناطق وسیعی چون مرو، بخارا، تاشکند و سمرقند و خوارزم و هرات و بلخ و تخارستان، پس از مرگ نادر افشار کوچک تر از زمان قبل از حمله مغول شد و محدود به همان بخشی گردید که امروزه در ایران به سه ولایت یا استان تقسیم شده است.

منظور از این یادکرد اینست تا گفته شود که خراسان در طی چند قرن پس از اسلام تا ظهر مغول بزرگ بود، ولی بعدها بر اثر تهاجم اقوام مغول و ترک تبار، از وسعت جغرافیائی اش کاسته شد تا آنکه بعد از مرگ نادر افشار، ایران به سه بخش و سه کشور تقسیم گردید و خراسان نیز کوچک شد.

### افغانستان:

**فیض محمد کاتب** هزاره در مورد وجه تسمیه افغانستان می نگارد: «این مملکت... در زمان اعلاحضرت احمدشاه که بعد از انقراض اعلاحضرت نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی مطابق ۱۱۶۰ هجری بر اریکه سلطنت جلوس نمود زیاد تر موسوم به «افغانستان» شد و اظهار اینکه به اعتبار کثرت و انبوهی مردم «افغان» که در این مملکت ساکن و متوطنند، به زیادت لفظ «ستان» در اخیر افغان به «افغانستان» نامزد گردیده است.» [۱۸]

اگر روایات تاریخ فرشته آنطور که اکادمیسین داکتر جاوید نقل کرده مدار اعتبار باشد، سابقه نام افغانستان به قرن دوم هجری میرسد. اکادمیسین داکتر جاوید از تاریخ فرشته نقل میکند: «القصة مسلمانان افغان به زراعت و تحصیل مایه معاش مشغول گشتند و خداوند اسپ و گاو و گوسفند بسیار شده با مسلمانانی که همراه محمد قاسم از راه ملتان آمده ساکن آنجا شده بودند رابطه اشسانی و آمد و شد به هم رسانیدند و در سنه ۱۴۳ [هق] چون اولاد ایشان بسیار شد از کوهستان برآمده مواضع معموره هندوستان را مثل "کرناج" و "پشاور" و "شوران" متصرف گردیدند و راجه لاهور که با راجه اجمیر خویشی داشت قصد دفع فتنه ایشان نموده یکی از امرای خود را با دو هزار سوار و پنج هزار پیاده در نهایت استعداد بر سر افغانان سرکش گسیل نمود. در این دفعه خلج و غور و مردم کابل که به حلیه اسلام مزین بودند امداد ایشان بر ذمه همت خود فرض شمرده چهار هزار کس به مدد آمدند و ایشان مستظهر شده علم مقاومت افراشتند و در مدت پنج ماه هفتاد جنگ با کفار کرده و در اکثر محاربات غالب شدند. در این اثنا چون سرما بر سر کفار تاخته ایشان راعاجز و زبون گردانید، همه دست از جنگ باز داشته مراجعت کردند... مردم کابل و خلج به جا و مقام خود رفته هر که از ایشان می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان (روه) به کجا رسید و چه صورت پیدا کرد؟ ایشان جواب می دادند که کوهستان مگوانید، افغانستان بگوانید که به جز افغان و غوغا در آنجا چیزی دیگری نیست.» [۱۹].

بعزاز این روایت داکتر جاوید علاوه میکند که: «ظاهراً بدین سبب مردم به زبان خود امکانه ایشان را افغانستان و وجود ایشان را افغان میخوانند.» [۲۰] مگر اکادمسین جاوید این بیت شاهنامه را که در وصف کک کهزاد گفته میشود:

نژادش ز افغان، سپاهش هزار

همه ناوک انداز و ژوبین گذار

در داستان کک کهزاد معنی کلمه «افغان» کاملاً برخلاف آن چیزی است که فرشته در تاریخ خود آن را تعبیر و توجیه کرده است. حتی بنا بر همین نقل قول داکتر جاوید، با هر نیتی که باشد، نام «افغانستان» قرن‌ها پیش از تاسیس دولت معاصر افغانستان در ۱۷۴۷، معروف بوده است.

به عبارت دیگر هفتصد (۷۰۰) سال قبل نام افغانستان در تاریخنامه سیفی مورخ عهد ملوک کرت هرات، نه یک بار و نه دو بار و نه ده بار، بلکه ۳۵ بار ذکر شده است. پس میتوان گفت که نام افغانستان قبل از آنکه سیفی هروی در قرن هفتم هجری (= قرن چهاردهم میلادی) آن را در تاریخ نامه هرات ثبت و ضبط نماید، نام معروفی بوده واقع در جنوب هرات و شمال هند که از کابل تا سیستان و مستونگ بلوچستان پهنائی داشته است.

به عبارت دیگر، این نام بطور مشخص در زمان حکمرانی ملوک کرت (یاگرد) هرات در نیمه قرن هفتم هجری بر سرزمینی اطلاق میشد که از خاشرود و دلارام آغاز میگردد و تمام هلمند و ارتفاعات رود ارغنداب و رود ترنک و مناطق علیای هیلمند را تا روزگان در میگرفت و از آنجا به استقامت جنوب و جنوب شرق تا کوه های سلیمان در وزیرستان و کناره های رود اتک امتداد می یافت. [۲۱]

علاوه بر سیفی هروی، معین الدین زمجی اسفزاری جغرافیه نویس قرن نهم هجری بارها از «افغانستان» نام برده و حدود آن را بعد از فراه و سیستان نشان داده است. آنجا که میگوید: «امرا گفتند که اسفزار و فراه و سجستان تا حدود افغانستان از توابع هرات است.» [۲۲]

هنگامی که احمد شاه درانی در قندهار در سال ۱۷۴۷ بر تخت سلطنت جلوس کرد، مردم و رؤسای اقوام و قبایل شامل جرگه به او به عنوان پادشاه افغانستان تبریک و تهنیت گفتند نه بحیث پادشاه خراسان. برای احمدشاه نیز این مساله بسیار مهم بود که او بنیاد دولت مستقلی را اساس گذارد که مردم افغانستان دیگر حاکم بر سرنوشت خویش باشند و به هیچ قدرت یا دولت دیگری منبذ باج و خراجی نپردازند. و اما چگونه ممکن است که سران اقوام جرگه کنند و مدت نه روز برای انتخاب یک زعیم از میان اقوام متنفذ به گفتگو و کنکاش بنشینند، ولی ندانند که پادشاه شان بر کدام سرزمین پادشاهی خواهد کرد؟

پرواضح است که پس از انتخاب احمدشاه به پادشاهی، از سوی ملا امامان و خطیبان در خطبه های روز جمعه نامش به عنوان پادشاه افغانستان خوانده شده است، نه بنام پادشاه خراسان، زیرا که خراسان تا تا چهار سال بعد از تاسیس دولت افغانستان در سال ۱۷۵۱ هنوز به قلمرو احمدشاه در نیامده بود. و چون نام افغانستان در نزد مردم و سران اقوام و رجال آن زمان یک نام قبول شده و معروف بود، لهذا ضرورتی برای صدور فرمانی در مورد نام کشور دیده نمی شد. با توسعه قلمرو سلطنت احمدشاه درانی، این نام (افغانستان) بر تمام قلمرو حکومت درانی اطلاق شده رفت.

البته پس از الحاق مشهد و نیشاپور و تون و طیس و قاین به قلمرو افغانی در سالهای (۱۷۵۰ و ۱۷۵۱م)، بکار بردن نام خراسان بر قلمرو حاکمیت احمدشاه رایج شد، چنانکه عبدالله خان دیوان بیگی هنگام افتتاح شهر قندهار احمدشاه بابا را «جمال ملک خراسان» نامیده و منشی محمود الحسینی که بعد از ۱۷۵۱ بدربار احمدشاه استخدام شد، او را پادشاه خراسان خوانده است.



باید خاطر نشان ساخت که نام افغانستان چه از ۱۷۴۷ گذاشته شده باشد و چه از ۱۸۰۱، و چه از ۱۸۳۹ به بعد رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. تلاش در جهت جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را خدشه دار میسازد. مشکل اصلی افغانستان، فقدان عدالت اجتماعی، عدم تطبیق یکسان قانون بر همه اتباع کشور، بیسوادی و فقر استخوان سوز و عقب ماندگی است، نه نام کشور.

مشکل اصلی مردم و جامعه جنگ زده و فقیر و بیکار و اکثراً بیسواد ما، نام کشور نیست که با تغییر و تعویض آن تمام مشکلات حل گردد: بیسوادی نابود شود، فقر از میان برود، کار و شغل برای بیکاران ایجاد شود، دست مداخلات کشورهای بیرونی از امور داخلی ما کوتاه گردد. جلو کشت و قیام مواد مخدر گرفته شود. اختطاف گران کودکان و دزدان ثروتهای ملی و مجرمان جنایات جنگی به محاکم ملی و یا بین المللی سپرده شوند. عدالت اجتماعی تامین شده و همه از قانون اساسی اطاعت نمایند و دیگر هیچکسی بر دیگری زورگویی نمیکند و زمین و ملکتهای شخصی دیگران را غصب نمیکنند، نه خیر با تغییر نام کشور هیچ یک از مشکلاتی که نام بردیم حل نمیشود پس بهتر است بگوئیم که هر که در افغانستان زندگی میکند، افغان است و همه با هم برابر و هیچکسی امتیازی بر دیگری ندارد.

و بگفته نویسنده و متفکر معاصر افغانستان، جناب عالم افتخار: «کشور های دارای وحدت دولتی و مردمی دیرین سال مانند افغانستان؛ سهل و ساده نیست که به ذوق هر کس و ناکس؛ هر آن نام عوض کند و تغییر هویت دهد. امروزه واحد دولتی و جغرافیایی میهن ما در سرتاسر عالم بشریت؛ به نام افغانستان معروف است و مردم آنرا «افغان و افغان نیشنل» میخوانند و میدانند.

جدل های تنگنظرانه و سکتاریستی در مورد هر دو بخش نام و هویت افغانستان؛ همانقدر بلاهت آمیز است که ادعای اینکه «افغان مانا؛ پشتون و افغانستان مانا؛ پشتونستان!!!» ابلهی محض میباشد. در واقعیت امر؛ توده های ملیونی مردم افغانستان یعنی غیر سیاست بازان و سیاست زدگان بیمار؛ تنها در مواردی که با یکدیگر مشکلی ندارند؛ آن نام کشور (افغانستان) و هویت نشنلیتی شان (افغان) است؛ این درست است که برای زمانهایی؛ مردمان دیگر کشور؛ خواهران و برادران پشتون شان را (افغان) می خوانند ولی پس از تشکل و نضج دولت ملی و سرزمین ملی و ایدئولوژی و دیپلوماسی ملی؛ (افغان) از نام یا بهتر است بگوئیم: از صفت قومی ی خاص؛ به اسم و مسمای همه باشندگان سرزمین افغانستان؛ تبدیل همه گانی و جهانی و تاریخی یافته و این عام شمولی و جهانشمولی ی شهرت و معرفت میهن ما در دو سه دهه پر از قربانی های پسین؛ به اوج ها و گستره های بی پیشینه و بیکرانه ای رسیده است.» [۲۳]

## باقی دارد

### مآخذ و زیر نویسها :

- [۱]- فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد ۱، ص ۳۲/۳۱، چاپ ۱۳۷۱ مشهد ایران
- [۲]- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۹۴
- [۳]- رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، از دکتر پیو، کارلوتر نزیو، ترجمه دکتر عباس آذرین، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۵، شوماز، مجله تحقیقی و فرهنگی بلوچ، شماره اول، ۱۹۸۹، ص ۹
- [۴]- افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران، ج ۱، ص ۱۹۰
- [۵]- فرهنگ، ج ۱، ص ۱۹۱، مقایسه شود با غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۰۳
- [۶]- فرهنگ، ج ۱، ص ۱۹۱
- [۷]- الفنسئون، افغانان، ص ۵۰۶-۵۰۷
- [۸]- داکتر جاوید، اوستا، ص ۱۱۴
- [۹]- داکتر جاوید، اوستا، ص ۱۲۸

